

آنا آخمتووا

سام ان. درایور

ترجمه
محمد مختاری

فرهنگ نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران-۱۳۹۷

پیشگفتار

بیش از بیست و پنج سال از چاپ اول مجموعهٔ نسل قلم می‌گذرد. پیش از هر چیز لازم است بگوییم این مجموعه با همت و کمک سه تن از دوستانم، که سهمشان در انتشار این مجموعه به هیچ روی کمتر از من نبوده است، به ثمر رسید. دوستانم، آرمان امید، بهرام داوری و حسن ملکی. قصهٔ عجیب و غریب انتشار این مجموعه قصه‌ای بس دراز است که گهگاه در برخی مصاحبه‌ها من و دوستانم گوشه‌هایی از آن را بازگو کرده‌ایم. اما به عمد لفظ قصه را به کار گرفتم زیرا شاید اگر روزی من و این دوستان خاطرات مربوط به نشر این مجموعه را با جزئیاتش بازگو کنیم دست‌کمی از یک قصهٔ بلند شیرین و پرتب و تاب نخواهد داشت.

باری، نمی‌خواهم اکنون سر این قصهٔ بلند را باز کنم، باشد تا زمانی دیگر و فرصتی مناسب‌تر. اما به جز ما چهار نفر عدهٔ بسیار بیشتری در شکل‌گیری این مجموعه سهم داشته‌اند. مهم‌تر از همه نگاه محبت‌آمیز دوستان مترجم بود که هرگز دست یاری ما را که به‌سویشان دراز شده بود پس نزدند. امروز بعد از بیست و پنج سال عده‌ای از آنان روی در نقاب خاک کشیده‌اند که جا دارد یاد از ایشان بکنیم:

شش :: نسل قلم ::

کریم امامی، عبدالله توکل، ابراهیم یونسی، مهدی سحابی، صفیه روحی،
محمد مختاری، فرخ تمیمی.

در پایان، ذکر یک نکته ضروری است: این کتابها «زندگینامه»
نیستند، بلکه شرح و تفسیر و نقد آثار و اندیشه‌های نویسندگان هستند. پس
اگرچه حجمشان اندک است اما می‌توانند نقطه شروع خوبی برای
خواندگانی باشند که در پی راه یافتن به مضامین اندیشه‌های این نویسندگان
و متفکران هستند.

خشایار دیهیمی

تابستان ۱۳۹۷

آنا آخمتووا^۱ یکی از چشمگیرترین چهره‌های نسل شاعران بزرگ روس است که پیش از جنگ جهانی اول به کمال رسیدند. دوران او که اکنون عصر بزرگی در شعر روس تلقی می‌شود برای شاعرانش دوران هولناکی بود. در میان شاعران قدر اول، تنها آخمتووا بود که از دوره «محاکمت بزرگ» جان سالم به‌در برد و سرانجام توانست در سرزمین خود، آخر عمری آرام و احترام‌آمیز و فارغ از رنج و مشقت داشته باشد.

در دهه ۱۹۲۰ الکساندر بلوک^۲ در ناامیدی، و درحالی‌که از بیماری و حمله جنون در رنج بود، درگذشت. کمی بعد، نیکلای گومیلیوف^۳ نخستین شوهر آخمتووا، به‌عنوان ضد انقلاب به دستور دولت اعدام شد. «شاعر روستایی» سرگئی یسنین^۴، به دست خود به‌زندگی‌اش پایان داد، همچنانکه رهبر فوتوریستها، ولادیمیر مایاکوفسکی^۵، نیز در ۱۹۳۰ خود را کشت. اوسپ ماندلشتام^۶، که

1. Anna Akhmatova (1889-1966)

۲. Alexander Blok (۱۸۸۰-۱۹۲۱). شاعر روسی.

۳. Nikolai Gumilyov (۱۸۸۶-۱۹۲۱). شاعر روسی.

۴. Sergey Yesenin (۱۸۹۵-۱۹۲۵). شاعر روسی.

۵. Vladimir Mayakovsky (۱۸۹۳-۱۹۳۰). شاعر روسی.

۶. Osip Mandelshtam (۱۸۹۱-۱۹۳۸). شاعر روسی.

یکی از بزرگترین شاعران روسیه و از نزدیکترین دوستان آخمتووا بود، دستگیر شد، و به سال ۱۹۳۸ در اردوگاه زندانیان جان سپرد. مارینا تسوتایوا^۱ شاعر بزرگ دیگر این دوران در ۱۹۴۱ خودش را حلق‌آویز کرد. باریس پاسترناک^۲ در سالهای آخر عمرش چندان ناسزا شنید که در آستانهٔ اخراج از اتحاد شوروی قرار گرفت، و درحالی‌که نگران خطری بود که به خاطر او زندگی دوستان و نزدیکانش را تهدید می‌کرد به سال ۱۹۶۰ درگذشت.

آخمتووا متقاعد شده بود که دست هوسباز تقدیر به او امکان داده است که از تهدید و تعقیب جان سالم به در برد. اما همچنانکه آخرین سالهای نسبتاً آرام زندگی‌اش به پایان نزدیک می‌شد، و شعرهای تازه‌اش بار دیگر در دسترس عموم قرار می‌گرفت، به تدریج روشن می‌شد که او نه تنها آخرین شاعر بازمانده از آن دوران غریب است، بلکه یکی از گزیده‌ترین نمایندگان نیز هست. غزلهای عاشقانهٔ بی‌تکلف و صمیمانهٔ او که اساس شهرت و اعتبار اولیه‌اش بود، جای خود را به مضامینی وسیع و خطیر بخشیده بود. او تجربیات شگفت‌انگیزی را به شکل روایی طولانی بر سبک به کمال رسیدهٔ دورهٔ نخست خود، که به «سبک آخمتووا» معروف بود، افزوده بود. از جملهٔ این آثار رکویم^۳ است که در اواخر دههٔ ۱۹۳۰ سروده شده است، و فریادی حماسی است به خاطر مردم روسیه که در چنگال وحشت استالینی گرفتارند، و شعر بدون قهرمان^۴ (۱۹۴۰-۱۹۶۲) که شاهکار اوست. این شعر نوعی تمثیل

۱. Marina Tsvetaeva، (۱۸۹۲-۱۹۴۱). شاعر روسی.

۲. Boris Pasternak، (۱۸۹۰-۱۹۶۰). شاعر روسی.

3. *Rekviem*

4. *Poema bez geroia (Poem Without a Hero, 1940-1962)*

:: آنا آخمتووا :: ۳

است با تفسیری دربارهٔ عصر و هنر - نوعی فریاد آوردن، تأملی فلسفی، و نوعی بازخواست.

آخمتووا با این آثار، و کارها و قطعات کوتاهتری که پس از مرگش انتشار یافت، مقامی بالاتر از مقام نویسندگانی به دست آورد که پس از مرگ استالین حیثیتشان اعاده شد؛ او در واقع وقایع‌نگار و سخنگوی دوران خود شناخته شد، یعنی نماد سازش‌ناپذیری هنر در مواجهه با سرکوب و نظم تحمیلی بر ادبیات.

انتشار اشعار آخمتووا در فاصلهٔ ۱۹۲۲ تا ۱۹۵۶، یعنی بیش از سی سال، در اتحاد شوروی ممنوع بود. تا نیمهٔ دههٔ ۱۹۵۰ بسیاری از مردم داخل و خارج کشور حتی نمی‌دانستند که او هنوز زنده است. تصور می‌رفت که او در یکی از بلایایی که از زمان انقلاب پی‌درپی رخ داده بود از میان رفته است. نامش، اما هنگامی که دوباره به تدریج بر سر زبانها افتاد، عموماً با شأن و اعتباری والا و درستکاری اخلاقی همراه شد، و آثارش حجت نهایی دوران ستم و عذاب رسمی گردید.

آنا آندریونا گورنکوا^۱ در بیست‌وسوم ژوئن ۱۸۸۹ در حوالی اودسا^۲ به دنیا آمد، آخمتووا نام خانوادگی مادر بزرگش بود، که مانند بسیاری از نامهای روسی از اصل و نسب تاتار است. همین امر تسوتایوا را واداشت تا در ۱۹۱۶ بنویسد: «این نام یک آه بیکران است/ و به عمقی هبوط می‌کند که بی‌نام است.» شاید تسوتایوا بیشتر لحن ظریف و غمگین شعرهای عاشقانهٔ آخمتووا را در نظر داشت، اما طنز تاتاری تخلص آخمتووا پیوندهای بسیار دیگری را در

بافت شعرش تداعی می‌کند: چیزی از تاریخ اولیهٔ روسیه، چیزی از روسیهٔ کهن و مسکوی قرون وسطا، و راه‌ورسم زندگی پدرسالارانهٔ قدیم.

خانوادهٔ آخمتووا کمی پس از تولد او به تسارسکوی سلو^۱ نزدیک پترزبورگ نقل‌مکان کرد که پیوندهای بسیار و خاصی با تاریخ و فرهنگ روسیه داشت. کاخ تابستانی یا ورسای^۲ کاترین کبیر^۳، با پارک وسیعش و بناهای یادبود پیروزیهای ملی در اینجا قرار داشت، به اضافهٔ خاطرات الکساندر پوشکین^۴، که سالهای تحصیل خود را در دبیرستان دولتی همینجا گذرانده بود. پوشکین و شعر، با تاریخ فرهنگ روسیه، دو بن‌مایهٔ اصلی شعر آخمتووا شد که مضمون عاشقانهٔ مسلط بر آثار نخستین او را همراهی می‌کرد. آخمتووا سالهای کودکی‌اش را در تسارسکوی سلو «در سکون و سکوتی الگویی، در کودکستان سرد قرن تازه» گذراند. بیشتر همانجا به تحصیل پرداخت، اگرچه تحصیلات ادبی پیشرفته را بعداً در پترزبورگ دنبال کرد. هنوز دخترمدرسه‌ای بود که به شاعر نوخاسته گومیلیوف برخورد، و پیوند نزدیکی با او برقرار کرد. هر دو جوان تحت تأثیر اینوکنتی آننسکی^۵ شاعر استاد قرار گرفتند که مربی فاضل گومیلیوف بود. کمی بعد این زوج جوان جزئی از شور و هیجان روشنفکری در محافل قلندرانه-هنری پترزبورگ پیش از جنگ شدند. در همین ایام دو بار به پاریس سفر کردند، نخستین سفر در ۱۹۱۰ سفر ماه‌عسلشان بود. در ۱۹۱۱ نیز باز به پاریس

1. Tsarskoe Selo

2. Versailles

۳. Catherine the Great، (۱۷۲۹-۱۷۹۶). امپراتریس روسیه از ۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶.

۴. Alexander Pushkin، (۱۷۹۹-۱۸۳۷). شاعر و نویسندهٔ روسی.

۵. Innokenti Annenskii، (۱۸۵۶-۱۹۰۹). شاعر و منتقد روسی.

رفتند. این زمان دورهٔ جوش و خروش بزرگ خلاق در هر دو پایتخت، و یکی از دوره‌های بارورسازی متقابل سریع روشنفکری بود. پاریس تازه از راه مقالات ملکپور دو ووگوئه^۱ ادبیات روسی را کشف کرده بود و بالهٔ روسی سرگئی دیاگیلف^۲ در همان ایام چون انفجاری اروپای غربی را به لرزه درآورده بود.

هنگامی که این دو شاعر سودایی بلندپرواز به پترزبورگ بازگشتند، کانون گروهی از نویسندگان کم‌ویش همفکر و هم‌سلیقه شدند که از مصاحبت یکدیگر لذت می‌بردند، و به‌طور جدی نیز به شعر می‌اندیشیدند و از شعر سخن می‌گفتند. اینان به‌رغم اختلافاتشان بر این نظر متفق بودند که دورهٔ «مکتب» شعری مسلط، یعنی سمبولیسم، به‌سر آمده است، و می‌گفتند که اشتیاق و آرزوی متافیزیکی این مکتب به «دنیاهاى دیگر» آن را از دنیای واقعی بسیار دور کرده است، و سمبولیستها امکانات وسیع و غنی دنیای واقعی را برای شعر از دست داده‌اند. این گروه نخست خود را «صنف شاعر» معرفی کرد، نامی که بیشتر بر فن و صنعت شعر تأکید داشت تا بر الهام یا کشف و شهود عرفانی. نامی که بعداً برای جنبش پذیرفته شد، و هنوز هم به کار می‌رود، آکمئیسیم بود. گومیلیوف و نظریه‌پردازان گروه مدعی بودند که این اصطلاح نه‌چندان توصیفی، علاوه بر صنعتگری، بر «رجعت به سیارهٔ زمین»، و ادراک مجدد اشیا دلالت دارد، مانند «ادراک آدم در سحرگاه خلقت».

در فرانسه و در میان نویسندگان انگلیس نیز در همان زمان عقاید مشابهی جریان داشت. ژول رومن^۳ و گروهش در پاریس، و ازرا

۱. Melchior de Vogüé، (۱۸۴۸-۱۹۱۰). نویسنده و منتقد فرانسوی.

۲. Sergei Diaghilev، (۱۸۷۲-۱۹۲۹). کارگردان و مدیر بالهٔ روسی.

۳. Jules Romains، (۱۸۸۵-۱۹۷۲). نویسندهٔ فرانسوی.